

مذهب فردوسی

از جانب استاد اجل آقای تقی زاده ضمن خطابه‌ای که راجع بزمان زردشت در دانشکده ادبیات تبریز ایراد کردند بمذهب و علمت پارسی سرائی و درجه علمت پرستی فردوسی نیز اشاراتی رفت که آن مطالب نفیس بعلمت کمال ایجاز آنچنانکه غرض و مقصود ایشان بود در دل بعضی از دانشجویان شنونده نقش نبست و مورد تفسیر و تعبیر قرار گرفت و پرسشهای جوانان که بفردوسی ، محترم‌ترین مرد تاریخ و ادب ایران، دلبستگی بی اندازه دارند از حد درگذشت و من بنده را بر آن داشت که درباره آن مسائل بشرح تر سخن گوید باشد که بروشنگری نظر استاد و بیان حقیقت مددی رسانده آید.

سخن استاد تقی زاده درباره مذهب فردوسی چنین است^۱ : « حتی گاهی در صمیمی بودن اسلام او شک آورده و او را متمایل بزردشتی‌گری و بلکه دارای احساسات ضد اسلامی شمرده اند . باجمال می‌خواهم بگویم که بنظر اینجانب این خیالات اساس صحیح ندارد و فردوسی نه تنها مسلم حقیقی و بی‌ریا بوده بلکه حتی شعوبی هم نبوده اگر چه شاید ضد شعوبی هم نبوده است و شیعه متعصب بمعنی امروزه یعنی طعن کننده در خلفای راشدین^۲ نبوده است و خود گوید :

۱- ص ۲۰-۱۹ ص ۱۹ و زمان زردشت ضمیمه شماره ۳۸ بهار ۳۸ دانشکده ادبیات تبریز

۲- بنظر اینجانب بکار بردن خلفای راشدین در این مورد خالی از مسامحه نیست

زیرا علی نیز در اصطلاح از خلفای راشدین بشمار است و هیچ شیعه جاهلی ولو بسیار متعصب هم باشد طعن کننده بر همه خلفای راشدین و از جمله علی نیست .

چوبانتخت منبر برابر شود همه نام بوبکر و عمر شود
 در اینکه فردوسی و هر فرد پاکنهادی از بزرگان و پیشوایان سایر مذاهب
 بزشتی یاد نمیکند تردیدی نیست اما سخن بر سر بیت مزبور است که بعنوان
 نشانه ارادت یا عدم طعن فردوسی بدان استشهاد شده و حال آنکه بیت مزبور را
 استاد طوس بدین منظور بکار برده است. زیرا این بیت در شاهنامه ضمن پیش بینیهای
 رستم فرخ زاد و دریغ خوردن او درباره تباهی نژاد و مذهب و کشور ایرانیان آمده است
 و مظهر تأسف اوست بر روزی که سلطنت و دین (بصورت خلافت) توأم شود
 و نام بوبکر و عمر همه جا را فراگیرد

چند بیت از نامه رستم سردار سپاه ایران در جنگ با سعد و قاص تا آنجا که
 با مطلب مورد بحث مرتبط است آورده میشود:

بدانست رستم شمار سپهر	ستاره شعر بود باداد و مهر
بیاورد صلاب و اختر گرفت	ز روز بلا دست بر سر گرفت
یکی نامه سوی برادر بدرد	نیش و سخنها همه یاد کرد
که این خانه از پادشاهی تهیست	نه هنگام فیروزی و فرهیست
بر ایرانیان زار گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگردد مگر بر زبان
دریغ این سرو تاج ز این مهر و داد	که خواهد شدن تخم شاهی بباد
تو پیروز باش و جهاندار باش	ز بهر تن شه بتیمار باش
گراورا بد آید تو شو پیش اوی	بشمشیر بسیار پر خاشجوی
چو با تخت منبر برابر شود	همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنجهای دراز	شود ناسزا شاه گردن فراز
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی

ز نفرین ندانند باز آفرین	رباید همی این از آن آن از این
که شادی بهنگام بهرام گور	چنان فاش گردد غم ورنج و شور
همه چاره و تنبل و ساز دام	نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام
بجویند و دین اندر آرند پیش	زبان کسان از پی سود خویش
شود روزگار مهان کاسته ^۱	بریزند خون از پی خواسته

روشن است که در این اشعار، بیت مورد بحث مقول قول رستم فرخزاد است و نشانه دریغ و دل‌تنگی و نگرانی و کمال طعن اوست نه ارادت و ذکر خیر بنا بر آنچه گذشت استشهد بدین بیت بعنوان عقیده فردوسی اگر مبنی بر اشتباه نباشد تکیه گاهی استوار نیز نتواند بود .

دلیل دیگری که مؤید این نظر است این نوشته خود آقای تقی زاده مندرج در هزاره فردوسی صفحه ۹۷ است بدین شرح: « در باب طعن بر عرب در کلام فردوسی شواهد بیشمار موجود است . بٹ شکوی که در ضمن داستان ابتدای لشکر کشی عرب بایران از قول رستم سردار سپاه و از روی احکام نجوم میسر آید بر از اشارات بر ضد عرب و تلفظ بر زوال دوران ساسانیان و ایام مجدد و عظمت ایران است . در ضمن همین قطعه گوید :

چو با تخت منبر برابر شود	همه نام بوبکر و عمر شود
پوشند از ایشان گروهی سیاه	ز دیبا نهند از بر سر کلاه

که این بیت آخری اشاره بخلقای عباسی است و باز در ختم آن قطعه از قول رستم گوید: که زود آید این روزا هر یمنی چو گردون گردان کند دشمنی»

هم آقای تقی زاده نوشته اند: « اشعار منسوب بفردوسی در بعضی مواقع شاهنامه در مدح و منقبت خلفای سه گانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان جعلی و الحاقی است » هزاره فردوسی ص ۹۷

ایشان هم در آن صفحه و کتاب نگاشته اند: «فردوسی تمایل شدیدی بتشیع و محبت آل علی داشته و در این شکی نیست اشعاری که برخلاف این معنی را میرساند اصلی نیستند و بعدها داخل شده و اصلاً چنانکه گذشت اهالی شهر طوس با اکثریت شیعه مذهب بوده اند»

ظاهراً مراد استاد از اشعاری که در مدح و منقبت خلفای سه گانه در شاهنامه آمده است بیت «چو با تخت منبر... الخ» نمیتواند باشد زیرا چنانکه گذشت خود آنرا از مقوله طعن بر عرب و بت شکوی و تلهف بر زوال دوران ساسانیان شمرده و بدان استناد کرده اند و حق هم همین است و اگر غیر از این باشد بنا بر فتوای پیشین بیت مزبور جعلی و الحاقی و غیر قابل استشهاد و بحث و بقول منطقیون قضیه سالبه بانتفاء موضوع خواهد بود.

اما در باره مذهب فردوسی بجای آنکه بسخن تذکره نویسان و دیگر پژوهندگان نگریسته شود بهتر است بگفته خود آن آزاد مرد تکیه کنیم: استاد طوس ظاهراً در پنج جای^۱ از معتقدات مذهبی خویش سخن گفته است و از اینهمه تنها در یک مورد که آغاز شاهنامه است پس از ستایش خدا و رسول، از خلفای راشدین نام می برد. در دو جای بآوردن عبارت «یاران پیغمبر» اکتفا می کند و در دو مورد دیگر از صاحب ذوالفقار و علمی سخن میگوید که ذیلاً بهر یک از موارد پنجگانه با ذکر شواهد اشارت میشود:

تنها موردی که فردوسی از خلفای راشدین بتصریح نام برده است

اگر دل نخواهی که باشد نژند نخواهی که دائم بود مستمند

بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیر گیها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
 که خورشید بعد از رسولان مه
 عمر کرد اسلام را آشکار
 پس از هر دو ان بود عثمان کزین
 چهارم علی بود جفت بتول
 که من شهر علمم علمیم دراست
 گواهی دهم کاین سخن را زاوست
 علمی را چنین دان و دیگر همین
 نبی آفتاب و صحابان چو ماه
 منم بنده اهل بیت نبی
 ابا دیگران مر مرا کار نیست
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 چو هفتاد کشتی برو ساخته
 یکی بهن کشتی بسان عروس
 محمد بدو اندرون با علمی
 خردمند کز دور دریا بدید
 بدانست کو موج خواهد زد
 بدل گفت اگر با نبی و وصی
 همانا که باشد مرا دستگیر
 خداوند جوی می و انگبین
 اگر چشم داری بدیگر سرای
 گرت زین بد آمد گناه منست

خداوند امر و خداوند نبی
 نتایید بر کس ز بوبکر به
 بیاراست گیتی چو باغ بهار
 خداوند شرم و خداوند دین
 که او را بخوبی ستایید رسول
 درست این سخن قول پیغمبر است
 تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
 کزیشان قوی شد بهر گونه دین
 بهم بستنی یکدگر راست راه
 ستاینده خاک پای وصی
 جز این مر مرا راه گفتار نیست
 بر انگیخته موج از او تند باد
 همه بادبانها بر افراخته
 بیاراسته همچو چشم خروس
 همان اهل بیت نبی و وصی
 کرانه نه پیدا و بن نا بدید
 کس از غرق بیرون نخواهد شدن
 شوم غرقه دارم دو یار وفی
 خداوند تاج و لوا و سریر
 همان چشمه شیر و ماء معین
 بنزد نبی و وصی گیر جای
 چنین است آئین و راه منست

برین زادم و هم برین بگذرم
 دلت گسر براه خطا مایلست
 چنان دان که خاک بی حیدرم
 ترا دشمن اندر جهان خود دلست
 نباشد جز از بی پدر دشمنش
 که یزدان بسوزد بآتش تنش
 هر آنکس که دردش بغض علیست
 از او زارتر در جهان زار کیست
 (جلد اول شاهنامه چاپ بروخیم ص ۶۷)

بطوریکه دیده میشود نام هر یک از خلفای سه گانه را یکبار و نام چهارمین خلیفه را ۵ بار بتصریح (بانام عالی) و یکبار بالقب و نعت حیدر و چندین بار بالقابی نظیر وصی ، خداوند جوی می ، خداوند جوی انگبین ، خداوند چشمه شیر و خداوند ماء معین ذکر کرده است .

در اشعار مزبور بفرض اینکه نعت خلفای سه گانه الحاقی و جمعی نباشد طرز بیان فردوسی کمال علاقه او را بخلیفه چهارم نشان میدهد بدین معنی که از سایر خلفا یکبار و از آن حضرت لااقل ده بار یاد کرده است .

این روش را گاهی سایر گویندگان نیز با بسا تئقه احترام بزرگان با ملاحظاتی سیاسی و نظائر آن بکار بسته اند منتها وقتی بنام منظور خود رسیده اند سخن رنگی و حالی دیگر بخود گرفته و شور و شوق از خاک با فلاك رسیده است .

دوموردی که فردوسی بی ذکر نام از یاران رسول یاد کرده است:

نخست در داستان ساختن کنگدژ بوسیله سیاوش است بدین صورت :
 برو آفرین کو جهان آفرید
 ابا آشکارا نهان آفرید
 خداوند دارنده هست و نیست
 همه چیز جفتست و ایزدیکست
 به پیغمبرش برکنم آفرین
 بیمارانش بر هر یکی همچین

(جلد ۳ شاهنامه چاپ بروخیم ص ۶۱۷)

مورد دوم ضمن بیان کیفیت نشستن اسکندر بر تخت ایران است بدین شرح:

بران آفرین کو جهان آفرید	زمین و زمان و مکان آفرید
جزاورا مخوان کردگار جهان	شناسنده آشکار و نهان
وزو بر روان محمد درود	بیارانش بر هر یکی بر فرزند
سر انجمن بد ز یاران علی	که خواندش پیمبر علی ولی
همه پاك بودند و پرهیزگار	سخنهای او بر گذشت از شمار

(جلد ۷ شاهنامه ص ۱۸۰۸)

در اشعار مزبور نیز گرایش شدید فردوسی بامام نخستین ضمن احترامش بسایرین آشکار است .

دوموردی که از هلی و وصی و صاحب ذوالفقار سخن رفته است

مورد اول در داستان سیاوش ضمن شکایت فردوسی از پیری است که چنین گوید :

همی خواهم از داور کردگار	که چندان امان یابم از روزگار
کزین نامور نامه باستان	بمانم بگیتی یکی داستان
که هر کس که اندر سخن داد داد	ز من جز بنیکی ندارد بیاد
بدان گیتیم نیز خواهشگرست	که با ذوالفقارست و بامنبرست
منم بنده اهل بیت نبی	سرافکنده بر خاک پای وصی

(جلد ۳ شاهنامه ص ۶۸۰)

مورد دیگر ضمن هجیونامه است که ظاهراً اصل آن صد بیت بوده آنچنانکه نظامی عروضی نوشته است و دیگران نیز استوار داشته اند : «چون فردوسی ایمن شد از هری روی بطوس نهاد و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد بنزدیک سپهبد شهریار که از آل باوند در طبرستان پادشاه او بود و آن خاندانی است بزرگ ، نسبت ایشان بیزدگرد شهریار پیوندد . پس محمود را هجا کرد در دیباچه بیتهی صد و بر شهریار

خواند ...^۱

اما بعد نظامی عروضی می نویسد که آن صد بیت را فردوسی بخواهد سپهبد
شهریار شست و تنها از آنهمه شش بیت برجای ماند: «... و دیگر روز صد هزار درم
فرستاد و گفت هر بیتی بهزار درم خریدم آن صد بیت بمن ده و با محمود دل خوش کن
فردوسی آن بیتها فرستاد بفرمود تا بشستند فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو
مدرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند:

مرا غمز کردند کان پر سخن	به مهر نبی و علمی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
بنیکی نبند شاه را دستگاه	و گرنه مرا برنشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود ^۲

این قول نظامی عروضی، یعنی بقای شش بیت از صد بیت، را با وجود قرابت
عهدی که بفردوسی دارد محققان نپذیرفته و صدبیتی را که بعنوان هجونهامه در آغاز
بیشتر شاهنامه‌ها موجود است^۳ باستناد استواری و بلندی غالب آن اشعار اصلی یا
بسیار نزدیک باصل دانسته‌اند چنانکه علامه فقید قزوینی در این باره نوشته‌اند:
« این فقره بسیار ادعای غریبی است چه بنا بر این، این هجاء معروف که در
اول شاهنامه‌ها ثبت است جز شش بیت آن. از آن فردوسی نیست در صورتی که
نسبت این هجاء بفردوسی میتوان گفت از قبیل متواترات است و انگهی طرز و اسلوب
این اشعار بهمان سبک و شیوه سایر اشعار فردوسی است در جزالت و متانت الفاظ و
قوت و استحکام معانی^۴»

۲- چهار مقاله چاپ دکتر معین ص ۸۱-۸۰

۳- اشعار هجونهامه را از ۳۰ تا ۱۶۰ بیت باختلاف ثبت کرده‌اند.

۴- تعلیقات چهار مقاله ص ۲۴۴

استاد تقی زاده نگاشته‌اند: «... چهار مقاله نیز آنرا صد بیت می شمارد ولی عجب است که گوید جز ارزش بیت از آن چیزی باقی نماند در صورتی که همه قرائن تأیید میکند که همچونامه معروف اصلی است»^۲

حقیقت امر هر چه باشد قدر مسلم آن است که ۶ بیت مزبور را لااقل میتوان اصلی دانست و در این مقاله نیز همین قدر برای ارزش استنادی آن ابیات کافی است. با توجه بدلایلی که باستناد اشعار خود فردوسی بدست داده شد در شیعی بودن استاد طوس تردیدی نمیتوان داشت و چون همه تذکره نویسان و محققان نیز خلاف این ادعائی نکرده‌اند بدراز کشیدن سخن با ذکر اقوال آنان نیازی نیست و شاید تنها قول نظامی عروضی در چهار مقاله که تشیع فردوسی را علت سعایت درباریان و محروم ماندن او از صله محمود میدانند^۳ و اینکه هم بدین سبب رها نکرده‌اند که جنازه او در گورستان مسلمانان گذاشته شود و هم اکنون نیز قبر آن بزرگ مرد - که خاک بر او خوش باد - جداگانه در درون باغی قرار دارد و پیش از بنای جدید آرامگاه نیز آن گور منفرد و مجزا بود، برای اقتناع ضمیر هر پژوهنده‌ای در باره مذهب فردوسی کافی باشد.^۴

۱- هزاره فردوسی ص ۸۰

۲- ایضاً رجوع فرمایند بتاریخ ادبیات دکتر صفا ص ۴۸۸

۳- بنظر اینجانب علت اصلی بی نصیب ماندن فردوسی جز اینست که در جای خود شرح داده خواهد شد

۴- برای مزید اطلاع درباره مذهب فردوسی علاوه بر تذکره‌ها رجوع فرمایند به:

الف - چهارمقاله چاپ دکتر معین صفحات ۸۳ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸

ب - النقض فی بعض مثالب النواصب ص ۲۵۲

ج - مقاله نلدکه راجع بحماسة ملی ایران که اصول مطالب آن بااضافات و تتبعات توسط آقای تقی زاده در مجله کاوه سال ۱۳۳۹ هجری قمری درج شده و هم در کتاب هزاره فردوسی بخصوص صفحات ۸۵ و ۸۶ آن واصل مقاله نلدکه که نیز توسط آقای بزرگ علوی ترجمه و جزء انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۷ چاپ شده است.

د - تاریخ ادبیات دکتر اته چاپ انجمن نشر کتاب ص ۵۹

ه - مقاله آقای دکتر شفق در هزاره فردوسی ص ۱۷۲ تا ۱۶۷

و - تاریخ ادبیات دکتر صفا ص ۴۹۱ - ۴۹۰